



ڈاکٹر ذاکر حسین لائبریری

**DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY**

JAMIA MILLIA ISLAMIA  
JAMIA NAGAR

**NEW DELHI**

CALL NO. \_\_\_\_\_

Accession No. \_\_\_\_\_

۳۹  
۲۹

اقبال نامہ جہانگیر

جلد سوم

از معتمد خاں بخش

۱۰۳۷



[illegible]



[illegible]

فکرش بود که در این دنیا چه کند و چه نیکو کند  
آنگاه که در این دنیا بود و در آن دنیا نبود  
عزیزان بهر کسب آن آید که کسبش در دنیا بود  
سین اینها نوبت است حضرت عیسی که در دنیا بود  
فرمودند و اراضی شده که در دنیا بود  
او نیست چون در دنیا بود  
که در دنیا بود این عیسی که در دنیا بود  
فرمودند چون در دنیا بود  
ای جوان کنشی و از کی می کنی و می کنی  
بیک آبروفه روانه نکند که در دنیا بود  
که کنایه است که در دنیا بود  
که تو فخر جوئی و غم نمی آید که در دنیا بود  
خواهر شد که در دنیا بود  
دشمن که در دنیا بود  
به نکال است که در دنیا بود

سوی جنوب گشت نورش معلوم گاشی در غرضی قاتل لالان میباید آمد و مطهران را  
سیدیدها قتلند و در آنجا یکدیگر را کشتند و کشتن مردمی که در آنجا کشته شدند  
موقوفه نمودند و مردم را در این انجمنها قتل کردند و با حل سلاکت شده و خود را  
قدسی آستان حسین خلاص را نور بخشیدند از یکدیگر و در آنجا کشته شدند و در آنجا  
نمودند و او را همون سعادوت و در قمره قفس باز خود را در کاه و الار کشیدند و در  
حی سلسله سیدین آمد و دادند که در آنجا یکدیگر را کشتند و کشتن مردمی که در آنجا  
نمودند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند  
انکه آصفیان خود را در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند  
در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند  
تا سجد آن بود و شوی که در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند  
نوشته می شود که در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند  
مطالع حاکم در دوش جهان چیده که کوی میجو شیر از چیده کشته شدند و در آنجا کشته شدند  
انجا دیدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند  
تا دانه هر چاک خودت سعی گویند ز جان و کس را در میان خطر آن کسی که  
میج بود و صبح میان امانت و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جمعیست قرار می آورد و به کسب حوائج بر خسته عطف غنائی نمود و طریقی در میان نهادند  
 که گشت و در بنده راه فرمود اگر در غره هر کس شش می آید و مال در اختیارش که در سواد  
 با شش به او بخواهد از دود و دل بطوبان انداخته گزیده طی راه او باری بود مخصوصاً  
 سوداگری و طوایف و شایقی هر چه نظرش در می آید مقرر گشته سیران آن خوب میگرد  
 و با و مارا اسوار ساخته هر ده سگرت قصار ادلا و رفان که توده لا مولود در مقام  
 بانیست خدا کون خسر و خنده فریاد آن خون انانیه جوان که در میان رخت بر سر  
 تا مقرر متوجه لا مورد به پیشه آرد که در راه لا مورد با کمال کمال و بیع باره بود و در  
 عهد ارحم دلو آن لا مورد که حکم فرست متوجه درگاه بود و لا و رفان شش آن و لا و رفان  
 محقق در آن نمودن خسر و خفا و شش او خسته و او تو فانی و نه از فرزندان آن است  
 که جمله خود را لا و رفان فرست و وقت نیاید به هم که لا و رفان کمال لا مورد  
 در و پیش رفته خسر و در اندید و خسر و در احکام و در خطاب داده و دلو آن خود کرد  
 در خست بر خسته تا طریقی است نموده که بلب لا مورد رفته او بار کشیده نتایج خود در د  
 از دشت و تو زک رفته و امیر الامر او هم بخان از حضرت که شش داشت و خفای محلی  
 معروضه شد و او را و دلو آن می خستند و عرض نمود که هیچ فرید و به و د  
 خسر و زایش انداخته نمرد و دو قصد رفتن تو میکند و الا هرگاه خواهد بود و بیه و کمال

[illegible]



[illegible]

بعد از آنکه حضرت خدیجه و فرزند خود را که عمره را با خود داشت با سپیدان سودی او  
برگشتند و درین لنگر مقبره اقامت درینج از آنجا که حضرت خدیجه را سالهاست جوانی  
هات روز بیکارت نفع و فردی مسامح جمال رسد حضرت امام نیز که استوار چون  
افعالی را بکنجه متوجه عرصه کارزار شده و چون آن شخص نبود که خبر و کیم کردی او  
نموده راجه بایر که از زمین معتبر گشتن شتاب بدان منت فرستاده که هر  
روز آن گشته باده ضلالت آگاسی یا بدام و کیر است نه او را بدست از دستخیز میدان  
را و پیش از یاد کرد که هر دو آمده بود و در همه عتبت از آن گشته بود که منصرف میگردد  
پس از آنکه از حرم خود میرانده و در لیس با دای قیال بود آن حضرت فرود آمدن  
سج را در اعوش طفت گرفته غایت و غمت که برگردانده او گرفته بود و با هر  
دست و در خیمه سج گذریده و با کیم متوجه و لفظ الهی بود که در بدو چون در حیران  
زده پس ای تاه از یاد و نگاه را من گشته باده او را گشته از زمان خود که گشت  
جنبی از افاق مان که رفتن طریق نبی و ضلالت بود نه گشته که ولایت میان دو در  
که در آن سمت دست تاخت و تاراج کرده سحاب دار خلافت اگر آید باشد و اگر  
کاری از پیش رفتن و غم والا محدود ولایت شرفه با بدرفت و مگر است که از راه  
مانک نه معاف و نه ویدی شمار رسد و درین سیر دور سلکان حضرت را کی باشد

که همه محبت و توبه را بکشد و دست از شما باز دارد و حسن ماکلف که این کار را  
شما بجا نیاوردید و کابل بدست یافت و بعد از آن در آنجا بود و کسی نیست و بعد از آن  
در قلعہ رتاس موجود است و بعد از آن که در آنجا آمده و دوازده هزار کوفتی  
کار آمدند و در خدمت شما فراموشی شد اگر شاه از بی شکایتی که را آماده ام  
و اگر آمد و در آنجا از آنجا که در کار در خدمت شما فراموشی شد و باور  
خوار هم بود و آنکه نصرت از شما نماند و بعد از آن که در آنجا بود و  
و دست ایشان را عالم داشت و بیادری صحنی که با هر پنج همدون که در آنجا  
که کابل باشد هر قدر که خواهد سامان می تواند کرد و منع بد ایشان خواهد بود  
چهار یک روزه در رتاس و در آنجا که کلمه خون عنان است و در آنجا  
آن بسیار ریشه زور کار برده بود و کاش از آنجا که در آنجا بود و  
سخت نبود و تن حرکت او با کشند و حسن ماکلف که از آنجا  
عبور نموده خود را رتاس رساند و چون در طرف ماکلف رسید و در آنجا  
حاکم در آن و کرد و در آن و غره ارشد و دو مغلقه جوئی خرد و در آنجا  
طی هر سو و سی در گرفتن او و کما لا عزم در گذر و تا کند یا رست  
مکدر را بهر رفته خوانند که از آن که در آنجا بود و در آنجا که

از یکدیگر بود و در آن وقت چون شب بود و مردم از مجلس و در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
گفت دیگر در این شب که ما در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و گفت دیگر در این شب که ما در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
چند روز از آن گذرانده اند و در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و گفت دیگر در این شب که ما در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
آمد و از آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و گفت دیگر در این شب که ما در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
میرزا کاظم گفت که این خان خواهر او را میفرستد از آن که در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
از غرق شدن آنست و او را با حسن و یک ایشی بر آورد و بر کشته گشت و در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
از کوه منظره داشتند و در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و گفت دیگر در این شب که ما در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
در این زمان که آن صاحب آفتاب را میفرستد از آن که در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
تخت و حسن و یک ایشی بر آورد و بر کشته گشت و در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
سوم و چهارم و در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و گفت دیگر در این شب که ما در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
و حلال در آورد و حسن و یک ایشی بر آورد و بر کشته گشت و در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
حسن و یک ایشی بر آورد و بر کشته گشت و در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
عرض او را در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و گفت دیگر در این شب که ما در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
مردن و محسوس و از آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و گفت دیگر در این شب که ما در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و  
و از کون نزد از گوش نشاند و در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و گفت دیگر در این شب که ما در آن وقت که یکی از جماعت بیدار شد و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

و بعد از این صبحه ریختند که آنرا در او کردند خون مرگ افان صورتش  
را اگر آب منو بسوزد و کفن برسد و شاییده و با عهد بختی را در توری نیست صفی را بر سنگ  
ایستاده و شویید و انعامت خود را بشا محال او فرموده و خطاب شد که این شخص است  
بعد از عکس بر جای گیر او در محو به که لطف منزه بر صورت رشتار نه خون او  
که طبعش نقشه خوب و مکرر طبع مجمل و مغفول است در وقت حضرت عطاء الدین خان را بر سر  
رفته بود که اگر بر جاده هواست و سدا و ناست قدم به به حال نبود و در او اندر دهن درگاه  
و اباسازد و اگر در آمدن تعلل نماید بزرگ است اتفاقا در این امر از طرف رسیدن و به حال  
در مسئله نشسته بحضور طبعه و در حدی دور از کسی او دیده اند نهانی فاش کرد  
راه داد و نظر از خان این وقت قابل عجز بر سر این معارفه بود و آن  
به سوال شد مکن متور بود شد او از آمدن قطب الدین خان و فوف و در رسم قتل  
با دو جلو در راسته ریخته در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فردا گرفته خون  
از روی آسمان قطب الدین مسئله شد او در راه فریاد گفت که این چه پیش تو کرد و طرز  
سلوک است خان مردم را مانع این تنها با او همراه شد و سرافکن بخش رود و از چهره  
حال نقش غدیری است با طبع نموده پیش از آنکه دیگری دست کار در دارم و اگر اشتباه کرد  
برسم قطب رشتان نعم کاری را چنانچه روده و چشای او برون افتاد و او بهر دود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



۱۰۰

وارسها فیه اکثر از اتفاق پیدا صلح خان حکومت رازرسلطنت لامورومیه نوم المین خوان  
نویا صوبه مذکور مقور کردید بدو عیشیه به خدمت دی قنده دارالملک مع کل قول رباب  
جلال گشت و در رسم کمره که سلیم خان فغان در اقام حکومت خود رباب چون اسیر نهاد

در خفا هم میخوردند و گاهی برین دل داشتند که چون سبک در آمدی و در خانه بودی  
 در میان کسی نشسته سر به مقصد گردیدند و راه پنهان از چشم رسا که آمده و گاهی به دست پنهان  
 رسیده میسر میگردیدند  
 و شجوه بیجم دی چه نه هر روز ناز و بازی او علی بن عباس سرچهاران و دیگران را  
 بموید و سال سوم از خوارزم به امارت او در موضع گمانه که در کوه در احوال او  
 پس نوزده می آید که به دست درین جشن و بازی و بازی نماند و به دست خوارزمی و دیگران  
 سرافراز شد و حواجه جهان زنده شد و به دست او در کوه و به دست او در کوه  
 و در احوال او شد و راه پنهان گردید و به دست او در کوه و به دست او در کوه  
 علی و حیدر آن توغول خوب میبود و لکن و خوارزمی به دست او در کوه و به دست او در کوه  
 میفرمود و در آنسان بخلاف آن کرده و در شش می باشد سر از دوازده و در آنسان  
 با سر و سر و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان  
 از غریب و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان  
 تصدی و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان  
 نمود و متعارف این حال لعل کلاوت از عالم گشت و حضرت عیسی شانی است میفرمود  
 و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان و در آنسان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

منه شریک واقع در میان ابرکت بنده آمده و لیکن این امر را در ادعای خود  
که در روی سپیده یاد شما شکر دوت من نمود و او استدان سبک است و در  
مجلس استامه و بیست از راه رده با خود متفق است متفق آنست که در این جمعی که از راه  
رکارد او را هم آمد و در استمرجه نامته خود را به دست رسانیده توجه بدرون نموده و  
سج نیازی از اضطراب و هول جان با ستیج قلمه دستین در زیارت برداشت و مخدودان از  
رو دره قلمه بدرون در آمدند و او با غایت یک از راه درجه که در فیه را او را در بار  
مخدودان است رسانیده و فیه را فیه بن روانه کرد و بدو مفیدان اموال در این میان و در  
با دشت سر امتحان گذشت و از او در کس برداشتند بسیاری از معدوداتن شهر و نواحی نزد  
از حج شده و از این خبر حیرت اشرد و کور کنور با فیه بن رسیده و شیخ نیازی به غایت  
شهر بخود را با فیه بن رسانیده و مورد به قهر را باز نمودند و در لیشن اوستند و در  
منت و فیه بن با عضا و نهال فی دمال توجه است حال آن که و ده چشم الهی نه شده و در  
آمدن فیه بن بوی رسید قلمه را یکی از مستدان خود سپرد و با جمعی از موربان که کرد او  
فراهم آمدن بود و مقدم در کس نهاده و در کنایه بن بن عرصه باز داشت و از اینجا که قابل  
رویا فزون میزد و همه وقت ترس حال فیه بن چنان پایست باید که زده و خوردی که در  
خی لعلان از هم گشتند و دیگر بازه قدم او را بدرون قلمه نهاد و لیکن از این طریق نتوانست

[illegible]

[illegible]

باز در بدین صورت بخت نمودن عالم دوزخ و آن خان در کس از یوسف و حسن جان  
نمید و علی خان بنام و باز بسیار دشمنی و در این زمان آن زینب و هزاران مرد و کودک  
و مورگشت و برای این دوزخ و احدی از تخیل دوزخ و هزاران مرد و کودک را در این زمان  
و در این زمان دوزخ و اینها چند حلقه مثل همراه هستند حلقه فخر با کمر و شکر و شکر  
نخ که در دوزخ سعادت خان نگاشته و بعد از این مهمناری و در این  
اول و بعد از این که در این زمان به شطط کفار و دوزخ و در این زمان  
پورانوب ای که از حد کتان نزد یک بود و درختی رسید از کجاست به این  
خان و که در دست گرفته و در این آغاز کرد تضاراد و دوزخ و کای غم خورده  
نمیش در آمدن معارف این حال شری در غایت کلا و تباری غصه بود از میان  
که در آن حوا بود در کاسته روانه شد با آنکه از دوزخ و در این زمان بود و در این  
و کفار و در این زمان که در دست خود با چند ی که همراه داشت به این کلا و تباری  
چون آنکه بعضی از شاه مثل شیر کفار رسید جلوه و به منوجه نصیب که در دوزخ و کلا و تباری  
والا قدر و را که این اعتمادی و در این زمان که در دست خود کلا و تباری  
بالجمله در سایه درختی نظر و را که داده بودند که در دست به این کلا و تباری  
و این قرار میگرفت تا که در این زمان که در دست به این کلا و تباری

مکرده و در پیشانی را که شایسته بدست چید را بر او بسته بود و زخم زده گاهی خود را  
و باز بدقی را بر کرده بر سپاه نهادند و انوب با سر سپاه بر محکم کرده گشته بود و سر  
وخته پیچید و دست داشت شاهزاده علی سلطان غم می کرد و گفشت  
گاهی و گشت این حکم بسته بوده و در راه آن دو می کردند و از دست محضت سر غصه  
زیخات و حضرت شاهان سر غصه مائید را از گردن و دست و تنگ از محو می دهنند  
و آن او گشت و همای لشکرش از در صورت و غصه او شد و جمع گزید گشته بوده  
متوجه دنیا بود و بر هم می خوردند و آنحضرت از صدمه پشت و سپیدی و جم می خورد و غم  
رفته افتادند و می نمودند که دو کس از آنها با برینه فتنه ده گشته و دگر عمارت می  
گمار و اول بار خود را گشته و گشته اند در خوف و شرم می که در طرف و گشته  
و صدمه نمود و او برای سه پادشاه گشته و گشته و گشته و گشته و گشته و او گشته و او را  
خوب که در دست داشت دو بار و دو سه بر سرش زد و گشت و گشته و او از زمین آمد خیم  
از دوشش بدین گرفته شروع در جاسدن کرد و گشت آن خوب و گشته و گشته که در دست داشت  
که گشته های او را بخار و دانه های در میان بر دودست و گشته و گشته و گشته و گشته  
بالای پایش حمل کرده در خوف و گشته و گشته و گشته و گشته و گشته و او را  
شرف و داور و قضا و دست انوب را می نظرم که ایشان در آن وقت و گشته و گشته و گشته و گشته



[illegible]



[illegible]

[illegible]

در این سال که خاندان خود و ...  
از وقوع تا تمام کرد و ...  
که خان و در آن با سران ...  
مرد و بی از هزاران خود و ...  
منه شده با هزار کس و ...  
قدرت خود شهر را ...  
شده از طرف ...  
حصار و ...  
تیر و ...  
سوار ...  
علاقمند ...  
نادر ...  
مموده ...  
کاری ...  
پوس ...

[illegible]

بهرین و منکر او با این صفت تو در هر دو کج و در حقیقت نماز او است که هر دو در  
این درین وقت گرفتن حجت و دلیل این بود که در مقام احضار است و در امور  
دوستانه حقیقت یک است و هر که از زینت گردانی شاه همراست و از عراق بمن و در کج  
در کج و مشتمل است و در سر او است و در هر زانی یک را که در بازار خود می رود  
لوی است و می رود و در آخر حرکت همانند دانه پوسته خط است و هر که در  
زرد و آینه می شود و در هر شوی از شرف و در هر یک که حاکم است و در هر یک که  
در حاکمیت کاران است و در کین قطب الدین خان در او این نکته می شود و در هر یک که  
و چون در افکن بخار و عمل خویش آورده و با دیدم کرده که اگر از طرف مقصدان بخار  
و در هر زانی است و را که بعد از هر یک از خطرات و از دانه سر می رسد و در هر یک که  
ساخته و در هر یک که از رازی که از کین قطب الدین خان بخار می رسد و در هر یک که  
بود و در هر یک که از کین و از هر یک که در هر یک که در هر یک که  
چون مقام سطوح گوشت و طلوع اخیر را در هر یک که در هر یک که  
کران خواب می رسد و در هر یک که از رازی که از کین قطب الدین خان بخار می رسد و در هر یک که  
و در هر یک که از کین و از هر یک که در هر یک که در هر یک که  
دو باشد و از هر یک که از کین و از هر یک که در هر یک که در هر یک که

مقتول کرده و در میان سواران و پیادهای لشکر خود و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
سخت و برادران خود و برادران خود و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
و انواع مزاحم و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
استادان و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
سجای حاجی که در میان عورت و قتل آنکه در میان  
نزد خویش و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
نورم سدرت و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
کوشش و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
بیم نوریان و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
بادشاه و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
بنورهای کیم از یاد و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
سیکیم چه یوسیم هر چه در میان عورت و قتل آنکه در میان  
مراد است و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
بقصد ثواب عود کردن و در میان عورت و قتل آنکه در میان  
نصیر و خیر و ثواب و در میان عورت و قتل آنکه در میان



[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

فان در روز دگر یکی از اینها را با او بیاوردند و در میان اینها  
دیده و حاصل دین را بر سر هر یک از اینها نوشتند و یکی از اینها را  
با سلم خان نوشتند و این را که از او بیاوریدند به پیش پادشاه  
نشان نمودند و پادشاه به سلم خان و سایر بزرگان که در آنجا حاضر بودند  
سده بود و با صافه نصب بر او قرار نمود و یکی از سلم خان خطاب کرد که  
از سواد و رفتن عهد است و از کجرات بدکن و ساکامی حضرت خود و فرج  
رای احمد که یکی از جن تقاضا نمود که راجه پادشاه را در امر خود  
را بنور از راه برادر بدکن در پند و عهد است و سلم خان و خان عالم و علم دان  
را به پادشاه بگویند که اگر از او ناسک تر است و موصوفه دین گردند و از این  
بر گرفته بر سر معین از دو جانب غنیمت میان کنند و با من تو فرمایند  
عهد است و حال از گریه که نشسته ملک شمع در آمد ده هزار روز و سوره  
خاست غرور و غرور و غرور و غرور و غرور و غرور و غرور و غرور  
خوش کرده کرم و کرم است و حال می خاندن است و چون از این  
و مردم کاری خود را با پادشاه بسیار تقاضا عهد است و حال  
تر که از زیر فکر و دزد و دزد و دزد و دزد و دزد و دزد و دزد

برای گریه

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

د. محمد زکریا

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

دور و گریبان و سر

مرور از قفسه

১৫৬

1995

21

10



در این مجلس نهادیم باقی قصه که چون ایستاد و بپایان رسید و آن کس که از او سخن می‌گفت  
بسیار از مجلس و دستش ظاهر شد و چون گفت که مرا بابت تعداد آن که بر زمین گسیه می‌باش  
که نه بشمارده است و هر یک بود که گویا کمثال گوشت در غنای نیست و در سیم زدگان  
راست اتفاق جان داد چون بگردید خط کردم در سینه اش که مباد که در کوفت و سینه اش  
بود و در خانه که نشسته بود تنه با چند از سراسر مرد و با فم که در زیر بال و در دست ظاهر شد  
بسیار از نهانی جنس خود در سینه گرفته نشسته بود و در این عالم غلبه بر زبان زد و حال و عام است  
را هم آید و را غریبی محسوس است و در نوعی که حضرت با هزاران کس که در سینه زد و  
بسیار از نهانی از خانه بران می‌فرستد که بخت صحیح گرفته آورد و در این زمان که آن سراسر  
آن خنده بر سر آن بخت را در خنده نهاده بچه را از خود دور تر که است مگر کسی مردم را خند است  
بوده و چند سال از آن می‌آورد و آن بچه بخت را با بخت از روز جنس که در روز  
و در که بخت را در آن روز که آن بچه آمد و در خود در بخت بخت خود را بخت و در سینه  
آن بخت من که بخت را در خود که بخت را در بخت که در بخت که در بخت که در بخت که در بخت  
بخت را در بخت که در بخت که در بخت که در بخت که در بخت که در بخت که در بخت که در بخت که در بخت



[illegible]





[illegible]

بکر بکر عانی کشید و آن کس که داشت و رایج و عورت روم و اولیادش  
مصرف و است و این روم که امروز یک است از آن دولت است و اینکه بعد از سلطان محمود  
سلطان عیاض الدین پسر او در جهان داشت سالک حاکم است و نور او از آن دولت  
ساخت که مدتی سال کشید و در وقت پسر خود محمود پسر خود و در آن سال که نوشته ام  
که فوت سلطنت کرد و او را دولت ملک کرد و محمود و منوچهر و غیره و غیره و غیره  
هر باز در هر ازین دودم خود فراموش کرده بود و شهر از زبان مرتب داده و این  
از آن امضا فاعلم و فاضل و کور و والی و غیره و آنچه حکمت نظام پسر او و کاتب  
مقرر نموده و هر جا خبر حاکم کشیدی تا بدست نیاید و بی ارشاد شد و منون ضابط  
مکسر از آن اموشه بعضی را که حاکم او را است و ما و منم بافته باکت و علی محمد خسته بود  
و سوار و سواری مثل منظر داشت و که منوچهر و جاکت و داده جانوران و کجا بر در  
جمع خسته باز آن دودم خوش بگوشه پسر و کجا خوش بگوشه می بود و همه حرارت  
س و د و سال که سالان داد و خاتمه قرار داده بود و هیچ ششم و هفتم و هجده و بیست  
او نیامده و خود از و حاکم از آنی جاکت باشد و در کس او و کور شد و همه پسر و کاتب  
که نصیر الدین نام پسر خلف او پسر او و باز بر داد و در از پسر هر هره و در از پسر و کاتب  
با کس و کاسه شترتی زهر با خسته خود بدست میداد و در پسر و کاتب و کاتب و کاتب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

من

[illegible]

14

[illegible]



[illegible]





[illegible]

مجلس  
شماره  
اول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



و چون چنانکه در کتب معتبره آمده است که چنانچه در این کتاب مذکور است  
منت شد پس از روزی چند که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
حوائی از سر گرفته بود و محمد و ابراهیم صوبی ملک خاندان و دکن میروند و محمد و ابراهیم  
با کسب مشرب و مع و مار خاصه با ماده نسل و حجت و مودند و مع آن کس که در این وقت  
معت هر آری ذات و وقت هر روز در سر گرفته و حجت آن کس که در این وقت  
عابد خان را زخمی و دکن میروند با کس که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
با فراط کشته و کس که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
هر روز در وقت حجتی معمر و فخر و بزرگوار است و اما که در این وقت که در این وقت  
زبان روضه عواکب به شرح بیستم حجتی از این وقت که در این وقت که در این وقت  
کمی از احوال که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
این مسجد است که از این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
در این ملا دی در شماره بر این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
از خانه عامه خرج شدن با تمام رسیده و کس که در این وقت که در این وقت  
بر فراز کوه طرف خود وقت در عاتق و در این وقت که در این وقت که در این وقت  
و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



که بر پستی پستی بنشیند و در میان کوهها و دریاها  
محلست و چون از خدمت شاه فرستاده شد مردان شهر منزل کردند و خود بیعت  
آمدند و عذر را خواستند از لاف و زبانی و از عالم آورده و در تن کوهها و دریاها  
محال تصور حکم حقوان که گشت با نقش خان شمس حضرت و اولاد و اجداد و اعیان  
که در آن حکم سعادت تمام اختصاص داشتند کشته و در زیر صورت ذیبت که شمس  
و این مجلس شمس بر روی و جمل صورت و مصور نام خود را فیصل مرزا شمس بنویشتند  
کارش از این بخت و علمت و تقلم و در بر زبانت و بیست هم دارد اگر نام مصور  
نویشتند بودی بخان می آید که کار نهاده شد و چون محبت باغ از نهاده و میر علی  
نهاده و از این اوست در روش او می کرده درین بار محبت از این محبت از این  
حکومت است که شمس از حیدر زبانت از حیدر زبانت از حیدر زبانت  
از کل بدست تو از شاخ تازه ترمانه است در نقش جهان شمس کوه و این محبت از این  
به شد و در این می در می پستی و کرد و عند خواهمی گشته مقال این حال من  
به سلطان قوم را عکس زنده کردی که در این طرفه و آن زبانت از این محبت از این

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في خلقه  
منازل واما في الدنيا فمنازل كثيرة  
سال ساجد سید محمد باقر علیه السلام عن درستی راه کوه وکیل علیه  
السلام و فرار بسیار بود و بیدار بود و خواب بود و خوردن بود و آشامیدن بود و در هر یک از اینها  
حضرات عالمان روزی چند توقف فرموده بامداد قطع نشاید و بامداد قطع نشاید  
اتفاق از رضا و خان بخشی و اراکون میرسان با علم سومات و کارخانه  
بر و عبور کنند میرزا اسم خان اعظم و جمعی از کسب با راه و کسب و کسب و کسب  
حرم و خدی از منظوران با طو فرست فرمود درین پنج حرکت را از کسب و کسب  
حکم شد که راجه کسب بران مرتبه خوان با خطاب و کسب و کسب و کسب  
کران برده کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
موت اقبال اتفاق افتاد معارفه خان و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
نخستین کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
بعضی سرخ آتشین یک کلان و بعضی یک کلان و بعضی یک کلان و بعضی یک کلان  
تک بیکه یک دسته اند و درخت از درخت و درخت و درخت و درخت و درخت  
درخت را از درخت و درخت و درخت و درخت و درخت و درخت و درخت و درخت  
درخت و درخت و درخت و درخت و درخت و درخت و درخت و درخت  
بارید چون اگر راه از درخت و درخت و درخت و درخت و درخت و درخت و درخت و درخت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مستزاد من المستخرج

[illegible]



[illegible]

[illegible]

داده خاطر جمع نمود و چون در این میان رسید که در این میان  
 سیم است که از آنکه بگذرد و چون آب در این میان رسید که در این میان  
 بویان غایب بود و در این میان رسید که در این میان  
 خود را با مل نیکو است که در این میان رسید که در این میان  
 انفع و در این میان رسید که در این میان  
 داشت و در این میان رسید که در این میان  
 همان که در این میان رسید که در این میان  
 بخیر و در این میان رسید که در این میان  
 خدایا و در این میان رسید که در این میان  
 از آن و در این میان رسید که در این میان  
 کلا و در این میان رسید که در این میان  
 بر او و در این میان رسید که در این میان  
 خود را و در این میان رسید که در این میان  
 و با آن و در این میان رسید که در این میان  
 سه کرده و در این میان رسید که در این میان  
 را و در این میان رسید که در این میان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جہانگیر



[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

و کما در سیرت جابر و دیگران آمده است که در این زمان که در این  
 ایام قمری خان و پادشاهان که در این زمان که در این زمان که در این  
 آن و ما بر سر سوغات از سکه که از این زمان که در این زمان که در این  
 نصیر کای را که از این زمان که در این زمان که در این زمان که در این  
 اقصای دیوان سازنده است که در این زمان که در این زمان که در این  
 مطالب آورده است که در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این  
 عرضه داشت جمع از یک که در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این  
 نهاده از یک که در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این  
 خواجده الحسن بن محمد که در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این  
 خواجده الحسن بن محمد که در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این  
 سلاطین رسانیده بودند بهادران نیز جلوس و کشته شدند و در این زمان که در این  
 کشته شدند بهادران نیز جلوس و کشته شدند و در این زمان که در این  
 و خواجده الحسن بن محمد که در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این  
 افغان بفرج منتظر است که در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

*[The text in this block is extremely faded and illegible due to severe fading or damage to the original document.]*

سید بن طاووس علیه السلام در بیان این که هر کس که در روز شنبه  
از هر کس که در روز شنبه در هر کس که در روز شنبه در هر کس که در روز شنبه  
سجای و کمره فرود آمد و بوی برآید که در هر کس که در روز شنبه  
آمد که از آنجا نه برآید و فرود آمد که در هر کس که در روز شنبه  
عوضای کفر و شرک عالم را بقی ده بود و آنکه بنشیند و در هر کس که در روز شنبه  
نهان باشد ز در اجه وقت که است که در هر کس که در روز شنبه  
اندیشه اند که آن وقت خود میز آمد و از آنجا برآید و در هر کس که در روز شنبه  
را به هم از ساده لوحی و هم بطبع زر که از اندوات فراهم خواهد آمد که در هر کس که در روز شنبه  
همراه او و بنا و که آن ملک را یافته بودند و که هم آورده در هر کس که در روز شنبه  
از سه نو و کان ضلالت و که از هر کس که در هر کس که در روز شنبه  
را به هم و از هر کس که در هر کس که در روز شنبه  
عمل بر بندگی نیست و در هر کس که در هر کس که در روز شنبه  
در هر کس که در هر کس که در روز شنبه  
در هر کس که در هر کس که در روز شنبه  
که در هر کس که در هر کس که در روز شنبه





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سید محمد حسن کبیر...  
و کشته شد...  
تقدیر...  
فرستاده بود...  
دو لشکر...  
نموده بودند...  
سید...  
نکته...  
کجاست...  
ملازم...  
قلم...  
قد...  
هرا...  
روزی...  
با...

[illegible]



و چون موکرات الشاه و الاسکوه از راه دلاست رسیدند و در روز یکشنبه  
 فرمود و سائراده موکرات عظمی غمانی نموده و در باجور توقف کردند  
 چون تا حله رسیدند و در محضر از مهمانان فرمودند که این کوه نیستند  
 بزجاج و بلج سازده بنمودند و در آن کوه سرور و در دایره حمله و در آن کوه  
 کشته و رفع خسته و در آن کوه کشته و در آن کوه کشته و در آن کوه  
 برادر و کوهان و در آن کوه کشته و در آن کوه کشته و در آن کوه  
 خویش و خفته و در آن کوه کشته و در آن کوه کشته و در آن کوه  
 این احسان و کوه و در آن کوه کشته و در آن کوه کشته و در آن کوه  
 و بعد از آنکه و در آن کوه کشته و در آن کوه کشته و در آن کوه  
 منتظر کردید و در آن کوه کشته و در آن کوه کشته و در آن کوه  
 یا در آن کوه کشته و در آن کوه کشته و در آن کوه کشته و در آن کوه  
 لغت و در آن کوه کشته و در آن کوه کشته و در آن کوه کشته و در آن کوه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باز پسینان پست و ذلیلان را که در میان مردم  
کار طلبه که در روز موعده متخص بودند در ساد و دوت گشتند و در روز  
رخساج استیصال عورت با بر احم خان رسانده و در آنرا گرفته خبر داده و بگفته  
که در حد با گشتن فقه بر موی زیند از از آب که شده بد ریاح بویست و با فانی  
در با متصل جانب دیگر نقل بویه داشت پست فترده عرصه کار از استند  
از آب عبور نموده متوجه دریا شد و خود را در روز در خول است و در آن  
که از منبر در آن تجوید می خواند - ای که سده سوار مراد دل دارد و در آن  
ساخت و بعد از آن در یقین جنگ عظیم در بویست و از آنجا دست داده و در آن  
جنگ با جمیع پنهان رسید و در آن در راه نهاد و چهار دشت بکر احم خان رسانده و آن  
جلواند حجت درین تاسن سرشته نظم افواج از کیم سخت - و چون لم لغیر با در روز  
از رقی مراد دست لکهار باره و ده که بر پند از آسمان با منده و در آن  
مرد جبار و اگر فتنه جو هستند از آن مملکت برادر خرافه نشد گفت که و نه مشقه  
چه دولت بتبر این که سوادت شد و در آن و در آن

نقش

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

*[The document contains several pages of handwritten Persian text in Nasta'liq script. The ink is dark brown/black on aged paper. There are some stains and wear visible.]*

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



19

در وقت بی لاله گشته و در قتل سزا داده معلوم است که آج شده و فلان شهر بقدر  
 از سرش مخلوط توان شد و در کتب خود اوست که گویند و سایر ضایع و  
 کرده پس اقبال آمده و در زمین پس در بافتن درین و در فلان کوفه زرد را و در  
 از باره موله نهان حضرت و جمیع اراکین گشته موم شده اند و در  
 قرین بورات و لیش که نه شده است این نزد که اقبال خان امارا که در  
 که در میان دو تخته و است آرا شده بود که یکین گوید و دیده و در  
 و در باغات بیرون شهر هم مگوفه جهان از در می افتد که با این همه  
 در حال از کوشت زمین را و از آنرا چون تو بر بسته و در کتب خصوص و  
 منته افاده که خوردن و عفران خنده و آرد و در کتب نیز خود و افاده شده که که  
 حضرت که با این حکمت جهان در کوشت را از زندان طاف فرموده و در  
 که چهل اقبال باشد و خرابه را از صخره و احوالش و در کتب و در کتب

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

سخت و کینه داران را که در این شهر و دیار  
مردمان را که در این شهر و دیار  
خاطر از این شهر و دیار  
و جمیع ندره که در این شهر و دیار  
نزد جمیع سید باب و خدمت نیا و هم خود را که  
آن کوه را بنیاد روزید اندیشیده و دیوار درستی دره را آورده و  
و سایر اسباب نفقه داران کرده و میباید که او را در دولت و  
حاشا نه تمام حرف زدن است با درویشان و برده و کور و پست و  
همچون اولاد است و نیز آن کجاست و در پناه زرد و خاک کرده و  
روز مبارک نشسته و هم کار اول خان فتح علی آفریده و  
سجاعت و خلالت دادند و هم صبح ناسه پس روز آن سال بعد  
بعد از آن میباید عطف و مراحم که در این شهر و دیار  
و آن محکم تصرف به و در آن لشکر حضور در آمد و در دولت یک از اعیان  
که با فتنه و نیر و طوفان رود و بعضی شد که آنها از آن عافیت و  
مدور بر سر لاش آوردند و طایفه که در آن شهر و دیار

[illegible]



[illegible]

[illegible]

چون از دست یافتم که بستانم در سوارخانه ایستاده بودم در وقت آنکه  
خارج می آمد و دور را برده بارها سر را زد و گرفتند و در محبت حضرت بنی خروغیست  
دست را دیده و می نمودند و حوامر خان و ناصر خان و طاهر خان و زلفی خان  
خواهر را و بلند خان و هشت پرت و فصیح خان و جلد و چهار از خورشید و کرم  
چون آن را که بخواهد طرأه سر را بخورند و فراج ابدال بیست و دو است  
و در دست آنکه شمر رسانیده و است که جهان را از دست و وجهه که با یاران  
بر می نمودند و عرض کرد که وقت حوصله را است صلاح حال منظور  
تا اینجا بنام نرجس است که گوهر را باز زد و اگر در آنجا تا وقت اتصال او در خورشید و فراج  
و دو خواهر را که شمر داشتند و خود فرمودند و مانند فرستاد و جوانان ابدون و  
و دو خان را زد و گرفتند و داشتن او از دست حضرت خطب عظیم با حرم را فرستادند  
و آنحضرت را باز سوار ساخته نازل بر بارید و از خانه ایستاد و در آنجا که در آنجا  
آن کار فرستاد که با آن معقول نیست و فرستاد که در آنجا که در آنجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



چو رم او راه یافته شد ایستاد و چون از آنجا که میخواست  
نوبت افون بدو افتاد و در میان راه رسید و در آنجا  
جدا شد و در آنجا ایستاد و در آنجا رسید و در آنجا  
اختیار بیرون تاخته افون بدو افتاد و در آنجا رسید و در آنجا  
الغورث در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید  
کاشی رفته رضی می نمود و آنجا رسید و در آنجا رسید  
نیز معر را بنیامین لعین کردند و آنرا در میان رسید و در آنجا رسید  
استند عا نمود و خاطر ایشان شد که اگر در میان رسید و در آنجا رسید  
چنین کار شده است و اگر در میان رسید و در آنجا رسید  
نقاب افکنده بر آب سوار میشد و علیه میخیزد و در آنجا رسید  
کره گویند و دیگر نعل اسب خود میبندد و در آنجا رسید و در آنجا رسید  
بعد از آنکه در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید  
جمع کرد و در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید

[illegible]

از سوره و تمام حکم و حرکت بموقع کسوف شد کم حال با هر کسی که در آن وقت  
و کم پیش از آن کرد و با هر که در آن حال این حال جای آن در آن وقت  
و در آن حال با هر که در آن حال این حال جای آن در آن وقت  
حضرت عیسیٰ است انا الله ربنا و مصدر خدایان است و فواید بسیار دارد که در آن  
نمایان که نخست فتح کجاست و شکست مطوع که بهمان فتح ملک است و در آن  
اولی است و در آن هم فتح سهل که لشکر بر سر دکن با فواید بسیار و در آن  
داشت و دشواری است که معاذ در سرور و اسام آورده بود و خانه آن هرگز در سرور  
تقابل او شایسته هر روز و کشت جنگ کرده و او را فتح و فواید بسیار است  
و در آن شایسته و در آن تقابل بسیار است و فتح شده و در آن  
حضرت است و در آن هر که در آن است و در آن هر که در آن است  
فتح غیر شکست چنانچه که در آن است و در آن هر که در آن است  
و در آن هر که در آن است و در آن هر که در آن است

[illegible]

در کار برده و در بعضی مثل زنده است و حیاتش را به نوازش و درگاهان خود  
بمعروف و به نیکو زبان و با نیت بها بسیار اند که به سرور و آفرینش  
ارسل ده است مخصوص طلب نمودند و بعد از آنکه به نیت پست با نوازش و  
که در نیت او راه یافته بود و نیت و نیت را در نیت و چون که نیت نیت و نیت  
در نیت که در نیت این سعادت تا نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
در نیت شد و در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
خط و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
آسان نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
و استخفاف نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
معطوف نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

از آنجا که تکیه بر اینست تا خود ملک از پروردگار خود بخواهد که  
 باخته رسید و این خبر و لکوب را در برسانید و آن که ششمین مرتبه بر سر پیشانی  
 نشخیده و به سوز و جوشش فغیبه و برهنه از بار عظمی که نموده لقمه در آید و ششمین مرتبه  
 به هم آکنند روز دیگر آمده متصل کعبه را بر سر رکعت پنج مهر بر سر پیشانی بشمارد و  
 واکثر از روزگار آن او قول گرفته صفحان را دیدند و شب عظمی در آن طبع و طبع  
 صحن و تنجانه با وسایق وقف کرد و صبح آن امر عظمی بدرون انداخته فتنه و او را  
 سر بر آید و بار حشمتند و آن که ششمین روز کار کرم سوار حضرت عیسی علیه السلام و کج حوش  
 فروزان خواصه سر از مخرجان و معتدلان شبان اقبال بود و او بدرون آورده و  
 بر دوادش و لور کشی حاضر ساخت و پس رفته هم در هم گوش و نیم در جا که قرار فتنه  
 میسوس داشتند و بعد از روز کمال ساخته در زاده و بار سالیانه و در سبزه نشاند  
 و پس از روز و خند جمیع و پیشک بران شاهزاده و پادشاهان که فتنه شد و فتنه  
 غرضه داشت فتنه بر نوید فتح و روز و بر سر فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه

[illegible]

در میان آورده بود که آن مصلحت بود که گروهی از اعیان و اشراف  
آمد و همه جا که در آن و سران رسید بوی که نوشته ام از آنجا که  
زود و بهر باب آورده اند هر یک پس از آن که حاکم قلعه احمد کریم  
نظام الملک نوشته حاجت آن را نموده بتمهید مقامات بیم و  
کردند میسر شد و در جواب نوشته هر یک از آن من این قدر را  
روخته نشتر شده ام اگر زمان با وفا میسر شد مسلم و لا شرت  
حاجت همان اندازد و دوست و اراده باطل با خود مخبر خسته  
رایگان بعین واکه است که شاید بوقت بدو بارست معان از حال  
پس از آنکه رفتن حجت میخانه از خدمت شاه بلند قال همان  
سی زور که در فعل و ایت نظام الملک است رفته تا کار روزگار  
معیشت و کار سبب رفته و نشتر و اقا امیر و جوانان و کسب و  
بودن و شاه بلند اقبال از خدمت شاه رفته و در میان اعیان

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

1042



